

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## وجه أظهریت بیان سوم از احتمال پنجم

عرض کردیم که در میان این احتمالات پنجگانه، بیان سوم از احتمال پنجم بر دیگر احتمالات رجحان دارد و اظهر احتمالات است. وجه اظهریت این است که «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» یا به منزله تعلیل است و یا این که لااقل عنوان ضابطه کلیه دارد. معلل این تعلیل «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و امتثال تکالیف است. شارع می فرماید: تکالیف را امتثال کنید و نهایت سعیتان را انجام دهید، بعد هم ضابطه یا تعلیلی ذکر می کند که «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» شارع در دین برای شما حرج جعل نکرده است و مرز «حق الجهادی» که از شما می خواهیم تا سر حد حرج است. هنگامی که به حرج رسید، شارع از شما چیزی مطالبه نمی کند.

عرض کردیم در ذیل این آیه نیز چندین روایت وجود دارد که به وسیله آنها نیز می توانیم به این مدعا برسیم. استدلال به این روایات به عنوان تکمیل استدلال به آیه شریفه است؛ یعنی «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» دلیل قرآنی لاجرح است؛ اما در روایاتی که ائمه (علیهم السلام) به این آیه استدلال فرموده اند، نمی توانیم بگوییم روایت دلیل بر قاعده لاجرح است؛ بلکه استدلال آنها کاشف از این است که این قسمت از آیه شریفه بر مدعا دلالت دارد. به عبارت روشن تر، اگر در روایتی ائمه می فرمودند در شریعت حرج نیست و به آیه استدلال نمی کردند، مثلاً می فرمودند: «أَنَّ الدِّينَ لَيْسَ بِضَيْقٍ يَأْمُرُ بِمُضَيِّقٍ»، اینجا خود روایت به عنوان دلیل دوم و به عنوان یک دلیل مستقل در عرض کتاب، برای فقیه دلالت دارد. این یک نکته.

## نوع استدلال ائمه به آیات شریفه

نکته دوم این است که استدلال ائمه به آیات شریفه قرآن می کنند، دو نوع است؛ گاهی اوقات یک تأویل و یا اعمال تعبدی هم از خودشان می شود؛ مثلاً وقتی به «دَابَّةُ الْأَرْضِ» می رسند، آنجا را مثلاً بر وجود مبارک امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق می کنند. در روایات نظیر چنین مواردی داریم که گاهی اوقات آیات شریفه به حسب معنای لغوی یا عرفی در آن چه که امام (علیه السلام) بیان می کند، ندارد؛ امام به علم الهی که از ناحیه خداوند در اختیار او قرار داده شده، تأویل آیه یا یک چیزی بر خلاف ظاهر بیان می کند و ما با قرینه می فهمیم که اینجا اعمال تعبد شده است.

لذا، در اینجا می گوییم هرچند آیه ظهور در این معنا ندارد، اما چون امام (علیه السلام) به عنوان مبین کتاب اعمال تعبد فرموده و این بیان را برای آیه شریفه ذکر کرده است، برای ما نیز حجیت دارد.

اما نوع دوم، این است که ائمه همان معنای ظاهری آیه را بیان می کنند و هیچ اعمال تعبدی در آن نیست؛ نمی خواهند تأویلی را در اینجا بیان کنند یا بر خلاف ظاهر آیه نکته ای را تعبداً بیان کنند. در این صورت این بیان آنان مؤید می شود بر آن استظهاری که از خود آیه شریفه استفاده می شود. روایاتی که هم اکنون می خوانیم، از این نوع دوم می باشند؛ یعنی ائمه به این آیه شریفه استدلال فرموده اند بدون این که اعمال تعبد کنند و معنایی بر خلاف ظاهر آیه بیان کنند. به عبارت دیگر، امام به عنوان این که آشنای به کتاب الله است و معنای ظاهری که خداوند اراده فرموده، همین است، معنا را بیان می کنند.

## آثار این تقسیم

این تقسیم بندی که ذکر کردیم، آثاری دارد؛ از جمله آثارش این است که اگر ما باشیم و آیه شریفه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، می گوئیم که احتمال دارد آیه در مقام تعلیل باشد و احتمال دارد که در مقام تعلیل نباشد؛ اما هنگامی که این روایات را بررسی می کنیم، قرائنی بدست می آوریم که از آنها تعلیل را استفاده می کنیم. اگر کسی احتمال دهد که «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» فقط بیان حکمت است و خداوند نمی خواهد تعلیل آورد، در این صورت اساس استدلال از بین می رود و نمی توانیم برای مدعا به این قسمت استدلال کنیم؛ چرا که استدلال مبتنی بر علت است نه حکمت. این نکته را از خود روایات وارده استفاده می کنیم.

## روایات وارده در مورد قاعده لاحرج

یک روایت را دیروز خواندیم که هم صحیحة السند بود و هم تامة الدلالة. روایات دیگری که بیان می کنیم، همه در جلد اول وسائل الشیعة، ابواب الماء المطلق، باب هشتم و نهم وجود دارد. (1) باب هشتم، حدیث پنجم: «عن علي بن ابراهيم عن ابيه - که ابراهیم بن هاشم است و بنا بر تحقیق موثق است - عن عبد الله بن المغيرة - که نجاشی نسبت به او می گوید: «ثقة ثقة لا يعدل به احدٌ من جلالة ودینه وورعه» - عن ابن مسكان - او نیز ثقة است - قال حدثني محمد بن ميسر - که او هم ثقة است - قال: - محمد بن ميسر می گوید - سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل الجنب - از امام صادق نسبت به مرد جنبی سؤال کردم - ينتهي الي الماء القليل في الطريق - به آب خیلی در راه می رسد - ويريد عن يفتسل منه - می خواهد غسل کند - وليس معه اناء يغرف منه - ظرفی که بخواد غرغه آب بردارد و با آن خودش را غسل دهد، ندارد؛ - ويداه قدرتان - دو دستش هم نجس است؛ اینجا چه کار کند؟

حضرت فرمود: - قال: يضع يده - يضع يده ظهور در این دارد که دستش را به همین آب بزند - ثم يتوضأ - بعد از همین آب وضو بگیرد - ثم يفتسل - بعد هم غسل کند - هذا مما قال الله عزوجل: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» - حضرت - استدلال می کنند اینکه می گوئیم آب، آب کر نیست و آب خیلی است، دو دستش هم نجس است، می خواهد غسل کند، دست هایش را بزند در همین آب خیلی، بعد هم وضو بگیرد و هم غسل کند، به این دلیل است که خداوند فرموده ما حکم حرجی نداریم.

## انفعال آب قليل

بحثی وجود دارد که آیا آب قليل به صرف ملاقات با نجاست انفعال پیدا می کند و نجس می شود یا نه؟ اهل سنت به عدم انفعال قائلند و می گویند: آب قليل در صورت ملاقات با نجاست، تا مادامی که بو یا رنگ یا طعمش تغییر نکرده است، نجس نمی

شود؛ در مسجدالحرام و مسجدالنبي با بعضي از آب‌ها که عنوان آب قليل دارد، نجاسات را برطرف مي کنند؛ البته آنها زوال عين نجاست را نیز براي طهارت کافي مي دانند. اما فقهاي اماميه اختلاف دارند؛ مشهور قائل به انفعال مي باشند؛ در مقابل مشهور، افراي مثل مرحوم فيض کاشاني مانند اهل سنت مي گويد: آب قليل به مجرد ملاقات انفعال پيدا نمي کند. يکي از ادله اي که مرحوم فيض به آن استدلال کرده، همین روايت است. در مقابل، مشهور گفته اند: چون در مقابل اين روايت، روايات متعدد ديگري داريم که بر انفعال دلالت دارند، و از آنجا که اين روايت موافق با عامه است، بايد بر تقيه حمل شود.

برخي گفته اند: کلمه «قليل» در اینجا به معنای اصطلاحی نیست؛ فقها «ماء قليل» را در مقابل «ماء کر و کثیر» قرار داده اند؛ اما در روايات، «ماء قليل» يعني آب کمی بوده که شامل کر یا کرین هم می شود. لکن این احتمال بر خلاف ظاهر است؛ ظاهر روايت این است که سائل می گويد: دو دست او نجس است و نمی تواند به آب قليل بزند، ظرفی هم ندارد که بتواند غرفه غرفه بردارد. برخی گفتند: شاید مراد از «قدرتان»، قذارت شرعی که نجاست است، نباشد؛ «قدرتان» يعني نجاست عرفی. این احتمال نیز بر خلاف ظاهر است.

احتمال چهارمی که داده شده، این است که چون مستحب است انسان قبل از وضو یا غسل دستش را بشوید، این که می گويد وسیله اي ندارد که اغتراف کند، يعني می خواهد بگويد این کار مستحبی را نمی تواند انجام دهد؛ امام نیز می فرماید: این کار مستحبی را انجام ندهد، «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ».

این فرمایش نیز صحیح نیست؛ بعداً در تنبيهات قاعده لاجرح بیان می کنیم که قاعده لاجرح، فقط با تکالیف الزامیه برخورد دارد و آنها را برمی دارد؛ اما تکالیف استحبابیه را بر نمی دارد. احتمال پنجم آن است که مراد از وضو در این روايت، وضوی لغوی باشد؛ نه وضوی اصطلاحی. اینها مطالبی است که در کتاب الطهاره باید ملاحظه شود.

## نکته اجتهادي

یک نکته اجتهادي عرض کنم؛ و آن این که اگر امام در روايتی حکمی بیان فرمودند و آن را به یک تعليلي معلل کردند، نمی توانیم چنین روايتی را بر تقيه حمل کنیم؛ تقيه اقتضا دارد که امام حکمی را به حسب ظاهر مطابق با نظر عامه بیان کنند؛ اما این که حکم را بیان و معلل کنند، آنهم به یک آیه شریفه اي که دلالتش در نزد جمیع ظاهر است، به نظر میرسد قابلیت حمل بر تقيه ندارد و یا بسیار ضعیف است.

به هر حال، اینجا امام حکمی را بیان نموده و تعليلي نیز ذکر کرده اند؛ اگر مورد روايت را نتوانستیم بفهمیم، آیا مانع میشود که بگویم: چون امام به آیه شریفه استدلال کرده اند، همین مقدار براي مدعای ما کافي است؟ يعني استدلال به این آیه شریفه کافي است در اینکه اثبات کند این آیه به منزله تعليل است؟ می گوییم از روايت می فهمیم که امام (علیه السلام) بر نفی و رفع حکم حرجی به این آیه استدلال می کند؛ اما کدام حکم در این روايت برداشته شده است؟ لازم نیست ما بدانیم چیست. این اولاً.

ثانیاً، اگر گفتیم یک قسمت روايت محمول بر تقيه است و قابلیت استدلال ندارد، این سؤال که در اصول خوانده اید و در فقه نیز زیاد مورد استفاده است، مطرح میشود که آیا تبیض در حجیت راه دارد یا نه؟ در اصول در بحث «امر به شيء مقتضي نهي از ضد است؟» به مناسبت می آید که اگر مدلول مطابقی یک دلیل از حجیت ساقط شد، آیا مدلول التزامی اش هم از حجیت ساقط می شود؟

برخی قائلند همان طور که دلالت التزامی در وجودش تابع دلالت مطابقی است، در حجیتش هم تابع دلالت مطابقی است؛ لذا، اگر دلالت مطابقی از بین رفت، دلالت التزامی نیز از بین می رود. از همین جا مسأله تبعیض در حجیت مطرح می شود؛ و چون تحقیق این است که تبعیض در حجیت درست است، بنابراین، اگر فرضاً قسمت اول روایتی محمول بر تقیه باشد، استدلال به آیه، خودش بر مدعا کفایت می کند.

(2) در همین باب، حدیث یازدهم: — سند این روایت نیز درست است — **سألته عن الجنب يحمل الركوة أو التور — ركوه یا تور** ظرفی است که در آن آب می ریختند، منتهی ركوه از جنس پوست و تور از جنس سنگ بوده است. شاید ركوه مثل مشک باشد. — **فیدخل أصبعه فيه؟** — انگشتش را داخل این ظرف می کند؛ برای غسلش چه کار کند؟

امام می فرماید: — **ان كانت يده قدرةً فليهرقها** (یا در بعضی نسخ دارد **اهرقه**) — اگر دستش نجس بوده و داخل ظرف کرده است، آب را دور بریزد — **وان كان لم يصبها قذز فليغتسل منه** — اگر نجاست به آن اصابت نکرده، از همین ركوه غسل کند. — **هذا مما قال الله تعالى: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»**. اینجا امام (علیه السلام) می فرماید اگر انگشتش نجس نبوده و نجاست به این آب اصابه نکرده، «**فليغتسل منه**» از این آب غسل کند و استدلال می فرماید: «**هذا مما قال الله تعالى مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**». دو قسمت در این روایت وجود دارد: يك قسمت: «**ان كانت يده قدرةً**»؛ قسمت دوم: «**وان كان لم يصبها**»؛ قسمت دوم قرینه است بر این که قسمت اول یعنی «**ان كانت يده قدرةً واصابه**»؛ چرا که ممکن است انگشتش را داخل ركوه کرده باشد، اما اصابه اي صورت نگرفته باشد. اگر به آب اصابه کرده باشد، آب قلیل است و نجس شده، بنابراین باید آن را دور بریزد؛ اما اگر «**لم يصبها فليغتسل منه**».

## احتمالات موجود در روایت

**نظر استاد:** برای وجه استدلال به این آیه، به نظر ما بهترین بیان این است که بگوییم اینجا سائل بین علم و عدم علم مرد است که انگشتش را در ركوه کرده و اصابه صورت گرفته یا نه؟ قسمت اول می گوید: اگر قذز باشد واصابه، اگر دستش را داخل کرده و علم به اصابه دارد، آب نجس شده و باید دور بریزد؛ اما اگر **لم يصبها**، «**لم يصبها**» به نظر ما دو فرض دارد؛ یک فرضش این است که **تعلم بعدم الاصابة**؛ فرض دیگر آن است که **لا تعلم**؛ اینجا می فرماید: غسل کند؛ «**مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**». به نظر ما وجه استدلال امام به این آیه شریفه در روایت، این فرض است.

**احتمال دومی** هم وجود دارد که در برخی از کتب آمده است، مبنی بر آن که چون انسان جنب توهّم می کند که وقتی جنب شد، قذارت تمام وجودش را می گیرد و فکر می کند که حتی اگر دستش به روی مشک آب هم خورد، این آب به درد نمیخورد؛ به همین جهت امام می فرماید: این طور نیست؛ بلکه باید ببینیم آیا انگشت نجس به آب برخورد کرده یا نه؟

**اشکال احتمال دوم:** این احتمال به نظر ما بعید است؛ یعنی آدم متشرع که مسائل را می داند، فرق بین آب قلیل و غیر قلیل، آب ركوه و غیر ركوه را می داند، چنین توهّمی نمیکند.

**احتمال سوم:** آن است که این روایت ناظر به یک حکم استحبابی باشد و حکم استحبابی را نفی کند. این احتمال نیز بسیار بعید است. به نظر ما همان احتمال اول — که البته آن را در جایی ندیده ام — ترجیح دارد.

(3) روایت دیگر در جلد نهم وسائل، باب نهم، صفحه 163، حدیث چهاردهم است. **وعنه عن شيخ طوسي — عن فضالة بن أيوب — ثقة است — عن الحسين بن عثمان — حسين بن عثمان بين رجال متعدد مشترك است؛ منتهی همه ثقه اند — عن سماعة بن**

مهران – ثقه است و جلالت ابي بصير روشن است – قلت لابي عبدالله (عليه السلام) – ابي بصير به امام صادق عرض مي کند – انا نساfer – ما مسافرت مي کنيم – فربما بوليننا بالغدير، غدیر بالغدير من المطر – گودالهايي بوده که آب باران در آنها جمع مي شده است – يكون الي جانب القرية – اطراف هر دهی از این غدیرها زیاد بود؛ باران که می آمد آب در آنها جمع می شد و آب مشروبشان هم از همین آب بود – فتكون فيه العذرة – به غدیری رسیدیم که در آن عذره افتاده بود – يبول فيه الصبي – بچه می آید رد شود، در آن بول می کند – تبول فيه الدابة – دابه هم در آن بول می کند – وتروث – روته دابه هم در آن می افتد؛ سؤالش این است که ما اینجا رسیدیم و می خواهیم وضو بگیریم، چه کار کنیم؟ – فقال (عليه السلام): ان عرض في قلبك منه شيء – اگر در قلب تو از این وضعی که می بینی، چیزی عارض شد – فقل هكذا – بگو که این طوری که من می گویم، عمل کنند – افرج الماء بیدک – آب را با دستت آشکار کن؛ یعنی روته را کنار بزن، آب که آشکار شد – ثم توضأ – بعد وضو بگیر – فان الدين ليس بمضيق – دین ضیق نیست – فإن الله يقول: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» – در دین حرجی وجود ندارد.

این روایت سندش هم معتبر است، استدلالش هم استدلال خوبی است. البته غدیر معمولاً کَرّ هم بوده و این طور نبوده که بگوییم غدیر خودش آب قلیل است؛ بلکه گودال های بزرگی هم بوده که آب را برای روستایی مثلاً در آن نگه می داشتند؛ اما حیوان و بچه در آن بول کرده و یا روته حیوان و غائط بچه نیز ممکن است در آن وجود داشته باشد؛ امام می فرماید: آنها را کنار بزنند، آب که آشکار شد، وضو بگیرد؛ چراکه دین ضیق نیست. اگر بگوییم يجب الاجتناب من هذا الماء یا لایجوز التوضأ من هذا الماء، این حرجی می شود؛ زیرا، تمام مردم آن زمان آب مشروبشان از راه همین غدیرها بوده است.

## اشکال

احتمالی در مجموع این روایات داده شده است که این روایات حکمی را بر نمی دارد؛ بلکه می گوید: وضو بگیر. یعنی وضو آسان است و با آبی که در آن روث است، می شود وضو گرفت؛ پس روایت نفی الحكم نکرد. ان شاء الله جوابش را فردا عرض می کنم. والسلام.